



بدانید که فقر و مسکنت با شرافت و عزّت منافات ندارد

وصیت‌نامه محمدعلی فروغی

محمد افشین وفایی: محمدعلی

فروغی یکی از دلایل اصلی عقب ماندگی ایران را حکومت پادشاهان بی علاقه به میهن، بی کفایت و هوس باز قاجار می شمرد. از این رو در تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی نقش مهمی ایفا کرد. چاره ناامنی و علاج فقر و کوتاه کردن دست بیگانگان از کشور را به ناچار در وجود فردی می دید که همزمان گمان می برد علاقه چندانی به آزادی و قانون ندارد. بعد از رسیدن رضاخان به پادشاهی نیز نخستین رئیس الوزرای او شد تا تدارک خلل و زلل کند. با آن که بسیار مورد اعتماد شاه جدید بود، ریاست وزرایش در این مرحله چند ماهی بیش تر دوام نیافت و سپس برای حدود یک سال در سه کابینه مستوفی الممالک (بین خرداد ۱۳۰۵ تا خرداد ۱۳۰۶) وزارت جنگ بدو تعلق گرفت. شغلی که شاید بی ارتباط ترین مشاغل بارو حیه و شخصیت او در سراسر عمرش به نظر برسد. اما مسئله این بود که شاه عملاً خودش این وزارت خانه را اداره می کرد و نیاز داشت شخص مورد

اعتمادی این سمت را بر عهده بگیرد. فروغی هم که از مشاغل گوناگون خسته بود و در پی فرصت بود تا فرزندانش را برای ادامه تحصیل به اروپا ببرد این شغل را موقتاً پذیرفت. در چهاردهم تیرماه ۱۳۰۵ همراه دو پسر بزرگش جواد (۱۲۸۴-۱۳۳۷) و محسن (۱۲۸۶-۱۳۶۲) از تهران به مقصد پاریس حرکت کرد و کار ثبت نام و اقامت فرزندانش را در آنجا درست کرد و مراقبت از ایشان را بر عهده دوست دانشمندش، محمدقزوینی، گذاشت و خود حدود چهار ماه بعد به تهران بازگشت تا برای انجام کارهای مهم مملکتی آماده شود. بعد از آن به ترکیه رفت و با تدابیر خود در نهایت توانست اختلافات اساسی میان دو کشور را برطرف کند و سپس نماینده ایران در شورای جامعه ملل شد و دو دوره هم ریاست آن جا را بر عهده داشت و حتا سنگ اول عمارتی را که در ژنو برای جامعه ملل می ساختند او گذاشت. بعد هم دوباره به وزارت خارجه و سپس ریاست وزرا رسید و تا موقع مغضوب شدنش در سال ۱۳۱۴ و واقعه گوهر شاد بر همین سمت بود. موقعی که دو

پسرش، جواد و محسن، را در پاریس اسکان داد و نزدیک بازگشتش به تهران بود نامه ای برای ایشان در دوسوی یک ورق دفتر نوشت و وصیتش نامید. این وصیت نامه از آن جهت مهم است که صادقانه ترین حرف ها از عقاید و افکار فروغی را در آن می توانیم ببینیم و دریابیم که واقعا چطور فکر می کرده و چه اعتقاداتی داشته و در سر چه می پرورانده. در این نامه مطالب گوناگون دیگری هم دیده می شود. گلایه از محیط فاسد زندگانی اش،

کیفیت اعتقاد او به خداوند و حق و حقیقت، دعوت فرزندانش به در پیش گرفتن راه راست و قناعت و داشتن ارتباط صحیح با زن ها و بر حذر بودن از معاشرت با مطالبی است که فروغی در این نامه بانثر دلکش و دلربایی بدان ها پرداخته. این نامه را اول بار استاد دانشمند، دکتر جلال متینی در مجله ایران شناسی در امریکا منتشر کرده اند. اما چون متوجه شدم آن جا مقداری افتادگی و کلمات ناخوانده وجود دارد از آقای جمشید فروغی، نواده گرامی ذکاء الملک، خواهش کردم اصل آن را به دستم برسانند تا بتوانم صورت کامل تری را در کتاب «نامه های فروغی» که به زودی به چاپ خواهد رسید منتشر کنم. ایشان نیز با لطف بسیار اصل نامه را فرستادند و مرا سپاس گزار خود کردند. اکنون صورت کامل نامه را این جا می آورم تا خوانندگان اندیشه پویا بدانند مردی که در زندگی اش «به همه مقامات عالیه» رسید «اما تن به هیچ دنائت و رذالتی» نداد به فرزندانش چه وصیتی کرده بوده است.

باهمه محرومی و مهجوری که نصیب من شده خود را سعادتمند می دانم

فرزندان عزیزم! در شرف حرکت به سوی طهرانم و عن قریب نزدیک به هزار فرسخ از یکدیگر دور می شویم و دیگر نمی دانم چه وقت لذت دیدار شما را در می یابم. پس این ورقه که از من به شما می رسد در واقع وصیت من است، به دقت بخوانید و به یاد بیاورید که این سخنان را از کسی می شنوید که نسبت به شما خیر خواه ترین مردم دنیاست و از شما جز خیر و سعادت شما چیزی نمی خواهد. اگر چه پیش آمد زندگانی ما طوری بوده که شما به قدر کفایت با من معاشرت نمی کردید و من از این جهت دلخور بودم، مع ذلک البته فهمیده اید که من در جوانی هم اهل هوی و هوس نبودم، تنها عشق و سودایی که در سر داشتم کسب معرفت بود و شرکت در تهیه موجب خیر و سعادت

ابناء نوع، و پس از آنکه متأهل شدم خوشدلی من مصاحبت مادر ناکام شما و مشارکت با او در پرورش شما بود. روزگار دوام آن خوشدلی را از من دریغ کرد. اوضاع مملکتی و ترتیب زندگانی شخصی ما هم نگذاشت در کسب معرفت و خدمت به ابناء نوع به طوری که منظورم بود موفق شوم؛ ولیکن با همه محرومی و مهجوری که نصیب من شده باز خود را سعادتمند می دانم؛ چه به شرافت و آبرومندی زندگی کردم. با اینکه در پی جاه و مقام نبودم به همه مقامات عالیه رسیدم؛ در حالی که به هیچ دنائت و رذالتی تن در ندادم. با آنکه در محیط فاسدی غرق بودم همه کس می داند که دامنم آلوده نشد و اگر معدودی از روی جهل یا حسد و غرض با من عداوت ورزیدند خود ملوم شدند و کیست که تمام سرگذشت او در دنیا مطابق مطلوبش بوده باشد؟ خلاصه میراثی از نیکنامی و شرافت از پدرانم به من رسیده بود، آن را سبک نکردم بلکه مع شییء زائد به شما تحویل می کنم و این کیفیت را بالاترین نعمتها و سعادتهایم دانم. غرض این است که از روزگار خود شکایت ندارم؛ اما اینکه دوره جوانی طی شده و قوایم رو به انحطاط می رود و ابواب تمتع و تنعم به رویم مسدود می گردد و در دنیا دیگر هیچ توقع و انتظاری و امید و آرزویی ندارم، جز اینکه شما را مردان لایق و هنرمند و باشرف و آبرومند ببینم و اگر عمرم به دیدن وفا نکند لاقال بدانم که در خط و صول به این مقامات هستم. اگر ان شاء الله چنین شد خاطر من آسوده و خرسند و عاقبت کارم به خیر خواهد بود. به قول شیخ بزرگوار «زهی حیات نکونام و مردنی به سعادت» و اگر خدای نکرده غیر از این شود زحمات خودم و اسلافم به هدر و عمرم باطل خواهد بود و بس خجالت که از این حاصل اوقات خواهم برد.

اینکه می گویم نه از آن است که درباره شما شک و شبهه ای دارم. بحمد الله امیدم از شما کامل است. خود را که می شناسم و مادر شما نیز فرشته بود. عموی شما [ابوالحسن] هم که در واقع مربی شما بوده یکی از بهترین مردم است و از ناصیه خودتان نیز آثار خوبی ظاهر است. بنابراین دلیلی ندارد که در فطرت شما جز خوبی چیزی باشد و معاشرت چندروزه جوانهای بی معنی هم یقین دارم در طبع شما تصرفی نکرده و طینت پاک شما را نیالوده است. مع ذلک وظیفه خود می دانم شما را متنبه کنم که قدر خود را بدانید و نعمتهایی را که خدا به شما داده متذکر و متشکر باشید تا افزوده شود.

به جگر گوشگان خود وصیت می کنم نه جای شوخی است، نه مقام نزویر

فرزندان عزیز! از خدا غافل نشوید و ملتفت شوید که من وقتی که خدامی گویم آن وجودی را که مشهیدی حسن و رباه خانم و حاجی فلان و ملا بهمان تصور می کنند

همه چیز محتاج تراست، بلکه در واقع تمام فقر و احتیاج او ناشی از فقر اشخاص لایق است و متذکر باشید که ممکن است بار نگاهداری خانواده به دوش شما بیفتد و این احتمال هر روز در پیش است و باید آماده آن شوید و نیز به یاد بیاورید که امروز جوانهای ایرانی بسیارند که در خط تحصیل و مشغول کارند و اگر عده زیادی از آنها بی لیاقت یا بی استعداد باشند جماعتی هم غیر تمند و مستعدند و عن قریب به مقامات عالیه علم و هنر می رسند و شایسته آن است که شما نسبت به اقران و امثال خود تفوق و امتیاز داشته باشید و بالآخره من و اسلافم در ترقی و تعالی مملکت تأثیر و مدخلیتی داشته ایم و حق این است که شما اخلاف ما هم این سیره و شیوه را از دست ندهید تا بر عزت و حرمت خانواده بیفزایید.

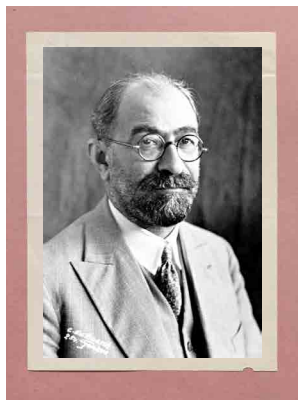
نور چشمان عزیزم! مقصودم این نبود که برای شمار سالة اخلاقی بنویسم

حاصل کلام اینکه انسان هر چند مجبور است در هیئت اجتماعی زندگی کند و از آن تبعیت نماید باز حتی الامکان باید مستقل و آزاد باشد و استقلال و آزادی برای فردی از افراد ممکن نیست مگر اینکه اولاً به قناعت و شرافت و مناعت زندگی کند و خود را اسیر هوی و هوس بیهوده ننماید. ثانیاً وجود خویش را محتاج الیه هیئت اجتماعی قرار دهد و هر چه می گیرد معامله باشد نه گدایی و مفت خوری و در معامله با هیئت اجتماعی معیون باشد نه ملعون. یعنی اگر اجر و مزدی که می گیرد کمتر از خدمتی باشد که انجام داده بهتر از آن است که در ازای نعمتی که در می یابد خدمتی نکند و برای حصول این مقصود باید شخص هنرمند باشد. کسانی که در اول عمر زحمت تحصیل هنر و کمالی به خود نمی دهند چون وارد عرصه زندگی شدند یا باید به حقارت و ذلت بسازند یا اگر طبعی عالی دارند باید به شلارلاتانی و تملق و تذلل و خدعه و تزویر و تقلب و دسیسه و اسباب چینی متوسل شوند و یقین بدانید که محنت این کارها به مراتب بیش از زحمت تحصیل کمال است و غالباً نتیجه هم نمی دهد و منتهی به بدنامی و بی آبرویی می شود؛ علاوه بر اینکه شخص پیش نفس خود خجل است و حقیقه سرفراز نیست.

نور چشمان عزیزم! از این مشروحه مقصودم این نبود که برای شمار سالة اخلاقی بنویسم. کتب اخلاق بسیار است. ان شاء الله می خوانید و از آن بر خوردار می شوید. من می خواستم از تجارب شخصی خود آنچه مقتضی حالت حالیه شماست بیان کنم. بعدها هم هروقت هر چه به نظر لازم نماید خواهم گفت؛ اما اگر گفتن از من است کار بستن از شماست.

وَالسَّلَامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.
[پاریس، آبان ۱۳۰۵/ نوامبر ۱۹۲۶]

حاجت به توضیح و تأکید در لزوم اهتمام در امر تحصیل ندارم. اولین نکته که البته متوجه آن هستید آن است که من با وجود آنکه بضاعتی ندارم و نه می توانم و نه میل دارم وسایل و وسایطی را که دیگران برای تحصیل مال دارند به کار ببرم مع هذا تحمل مخارج گزاف برای تحصیلات عالیه شما بر خود هموار کرده ام، با این نگرانی که آیا از عهده آن بر آیم یا نه و اکنون که در این خط داخل شده ام البته حتی الامکان باید دنباله آن را بیاورم ولو اینکه محرومیت های دیگر از قبیل فروش خانه و اثاثیه و صرفه جوییها و قناعت های خود و سایر اولادم روا بدارم؛ زیرا روزگار ملترزم نشده است که من همیشه وزیر بوده یا شغل داشته باشم، بلکه اگر امید رحمت الهی نباشد کار من از همه کس بی اعتبار تر است. عشق من به هنرمندی شما مرا از این ملاحظات باز داشت. دل به دریا زدم و توکل به خداوند کردم، به امید آنکه فضل او در این مورد هم با من یاری کند و مرا در مانده نگذارد؛ ولیکن شما در عالم انصاف و مروت نسبت به من و برادران و خواهران خود این نکات را باید منظور بدارید و هر قدر در قوه دارید از اقامت در اروپا برای تکمیل عقل و نفس خود استفاده کنید و نگذارید مدت اقامتتان در اینجا زیاد از اندازه لزوم نشود و هر چه زودتر بتوانید با سرمایه علمی و عملی سرشار مشغول کار شوید. هم خود متمتع گردید هم ابناء نوع را مستفید کنید و من و خود و مملکت را از وجود خویش سرفراز نمایید و به خاطر داشته باشید که وطن ما به وجود مردان هنرمند از



من و خود و مملکت را از وجود خویش سرفراز نمید و به خاطر داشته باشید که وطن ما به وجود مردان هنرمند از همه چیز محتاج تر است. من و اسلافم در ترقی و تعالی مملکت تأثیر و مدخلیتی داشته ایم و حق این است که شما اخلاف ما هم این سیره و شیوه را از دست ندهید تا بر عزت و حرمت خانواده بیفزایید.

دارد که امتناع از آنها مشکل است. ضرورت هم ندارد. فقط سفارش من به شما این است که در هر مورد از جاده درستی و شرافتمندی خارج نشوید و از ننگ و عار احتراز کنید و هواهای نفسانی شما را غافل نکنند، مخصوصاً در معاشرت با زن احتیاط را از دست ندهید و متوجه باشید که هر قدر زن ممکن است مرد را سعادتمند کند بیش از آن می تواند به شقاوت بیندازد. جان و مال و آبروی انسان به اندک لغزش به باد فنا می رود. باز ن باید مهربان بود، احترام باید کرد، گول نباید زد؛ اما احتیاط را از دست نباید داد، به دام نباید افتاد، ریش را نباید گیر داد، در مذاکره و مخصوصاً مکاتبه کلیه و بالاخص با زن خیلی احتیاط باید کرد که از این راه ممکن است مخاطرات و افتضاحات متوجه شود و جبران آن ممکن نگردد. بالآخره دلیستگی به زن نباید پیدا کرد مگر آن زن که شخص او را به همسری اختیار می کند و در آن باب فوق العاده محتاط باید بود. اولاً برای ایرانی حتی الامکان مزاجت با اروپایی مصلحت نیست؛ چنانچه اتفاق می افتد که سعادتمند خانواده فراهم کند و اگر احياناً پیش آمد باید ملتفت بود که شرایط جمع و مخصوصاً زن نجیب و از خانواده صحیح و آبرومند باشد که در انظار موجب وهن و خفت نشود و عمر انسان پس از شیرین کامی اوایل امر تماماً به تلخی نگذرد.

فرزندان عزیز! یکی از موجبات بزرگ بدبختی انسان معاشرت بدست زنهار از معاشرت بد بر حذر باشید و این امور را سهل نگیرید و سعی کنید که همنشین خوب داشته باشید و خوبی همنشین را در ظاهر خوب و خوش صحبتی و تعارفات و مهربانیهای معمولی تصور نکنید؛ اما با هر کس معاشرت می شوید خلق خوش داشته باشید. بدگوش نباشید. هر خیر و خوبی که از دستتان در حق غیر برمی آید مضایقه نکنید. برای هیچ کس شر نداشته باشید؛ ولیکن خود را اسیر هیچ کس نکنید. اسرار خود را به هر کس نگوئید؛ اگر چه شخص باید طوری رفتار کند که سرتی نداشته باشد. مقصودم کلیه امور زندگانی است. مردمان بدنفس مغرض ممکن است امور جزئی را وسیله استفاده قرار داده و به سوی نفع خود و ضرر شما بکشانند و به خاطر داشته باشید که من با همه سلامت روی باز دشمن دارم و ممکن است در صدد بر آید که به شما مستقیماً یا به توسط شما به من صدمه برسانند. پس ملتفت باشید که به دام نیفتید و وسیله به دست مغرضین ندهید؛ ولیکن از صدق و صفا هم نگذرد و حيله و تزویر را در معاشرت با مردم جایز ندانید.

وطن ما به وجود مردان هنرمند از همه چیز محتاج تر است

آخرین وصیت من به شما راجع به تحصیلات است. چون بحمد الله رشید و عاقلید زیاد

در نظر ندارم. خداوند همان حق و حقیقت است که در وجود او شکی نیست و مدار جمیع امور عالم است. هر شخص و هر امر که از خدا یعنی حقیقت دور شود به هر اندازه که از راه راست منحرف شده به همان نسبت از سعادت محروم می گردد. زنهار بدانید که این سخن بیهوده نیست. عقلای دنیا همه در این باب متفق بوده و اگر شخص کور نباشد هر روز به شهود و عیان می بیند و حس می کند و در عمر پنجاه ساله خود به فرموده حضرت خواجه «هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق» و به تجربه رسانیده ام و مطمئن باشید که من نه به موهومات قائلم، نه خیالات شاعرانه دارم، عرفان باقی نمی خواهم بکنم، در این موقع هم که به جگر گوشگان خود وصیت می کنم نه جای شوخی است، نه مقام تزویر، نه خودنمایی، نه مجلس آرای. آنچه می گویم از روی تجربه و تحقیق و تعقل است. حاصل عمر خود را برای شما می گذارم. می گویم و می روم و شما را به خدامی سپارم.

من در دنیا تقریباً هیچ نداشته و ندارم مع ذلک همیشه محترم و معزز بوده ام

پس ای فرزندان من! از راه راستی و جاده درستی و شرافت و امانت خارج نشوید. دروغ نگوئید، بدقول و وعده خلاف نباشید. از دزدی و تقلب سخن نمی گویم؛ چه معاذ الله که درباره شما تصور آن را بکنم؛ اما از خلاف امانت و تصرف غیر مشروع در مال غیر و بدحسابی و تحصیل مال به طریق غیر شریف احتراز کنید و بدانید که فقر و مسکنت با شرافت و عزت منافات ندارد. به خاطر بیاورید که من در دنیا تقریباً هیچ نداشته و ندارم، مع ذلک همیشه محترم و معزز بوده ام، بلکه عزتم از همین راه حاصل شده که برای مال و مکنت دست و پا نکردم. از قرض بر حذر باشید که انسان را ذلیل می کند. اگر خدانکرده دست تنگ شدید حتی الامکان صبر و قناعت پیش بگیرید. اگر گاهی دیده باشید من در خرج کردن امساک کرده ام به این ملاحظات بوده و برای اینکه مجبور نشوم دست پیش کسی دراز یا توقع و تقاضایی کنم یا به وسایلی که منافی شرافت باشد متوسل گردم ملتفت باشید که در جوانی طبیعت خود پسندی و مشتگیری گاهی بر عقل و متانت غلبه می کند و انسان را به راه خطا می اندازد. من هم این عوالم را طی کرده ام؛ اما بعد همیشه گرفتار پشیمانی شده و بر خور دهم به اینکه نقض غرض کرده ام.

حيله و تزویر را در معاشرت با مردم جایز ندانید

فرزندان عزیزم! تصور نکنید از شما توقع دارم مرتاض باشید و خود را از هر تمتع و تنعمی محروم کنید. البته طبیعت انسان تقاضاهایی